

## سخن متوجهم:

پیش از هر چیز اجازه بدهید بگویم چقدر خوشحالم از این که توانستم دعوت انجمن اسلامی دانشجویان ام آی تی و دیگر دانشگاهها و سازمانهای نزدیک را بپذیرم و امروز در اینجا، در محل تحصیل سابقم این سخنرانی را ایراد کنم. من بسیار احساس آرامش می کنم نه تنها به خاطر حضورم در این دانشگاه بلکه به این دلیل که اولین دانشجوی مسلمانی بودم که در سال ۱۹۵۴ انجمن اسلامی دانشجویان هاروارد را بنیان نهادم و امروز می بینم این تشکیلات در حال رشد است و به لحاظ فرهنگی با اهمیت می شود. من یقین دارم آنها به سه طریق نقش بسیار مهمی را ایفا می کنند. مهم تر از همه این است که دلهای مسلمانان راستین را متوجه خداوند متعال می کنند. [دوم اینکه] در یک سطح والاثر انسانی، قادرند این امکان را برای مسلمانان کشورهای مختلف فراهم سازند که گفتگویی میان خود داشته باشند. و سوم ارائه دیدگاههای مسلمانان در دانشگاههای آمریکا که بسیار نیازمند به فهم آن چیزی است که در دیگر سوی عالم در حال جریان است، جایی که به نظر می رسد برای غرب همیشه بیگانه (other) می ماند. فارغ از هر اتفاق که بیفتد، بیگانگی (otherness) که به دلالتی به آسانی دگرگون نمی شود. امروز من بحث خود را به اسلام و رابطه آن با دانش جدید محدود می کنم. موضوعی که پرداختن به آن بسیار حساس و در نهایت صعوبت است و می توان گفت هیچگونه دام و ترفند خطر سازی در طریق آن نیست، زیرا این موضوع، موضوعی سیاسی نیست و باعث برانگیختن هیجانها، یا بهتر بگویم، پرسشهایی که درباره ی مادرید یا فاجعه عظیم کشمیر یا دیگر جاهها مطرح است نمی شود. اما با این وجود از اهمیت بسیار شایانی برخوردار است چون به طریقی آینده ی دنیای اسلام را به عنوان یک کل تحت تاثیر قرار می دهد.

بسیاری از مردم گمان می کنند در حقیقت چیزی به عنوان مشکل اسلامی دانش وجود ندارد. آنها می گویند: دانش دانش است، هر چه می خواهد باشد و اسلام همیشه مشوق دانش (العلم) بوده و بنابراین ما باید حامی دانش باشیم. حال مشکل چیست؟ اینجا هیچ مشکلی وجود ندارد. اما مشکل درست همین جاست. زیرا از زمانی که بجه ها، آموختن قانون لاوازیه را آغاز کردند که بیان می کند: آب، از اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است، در بسیاری از کشورهای اسلامی، آنها همان شب به خانه می روند و نماز و دعا به جای می آورند. هیچ کشوری در دنیای اسلام نیست که به گونه ای شاهد تاثیر مطالعه ی دانش غربی بر نظام عقیدتی جوانانش نبوده باشد. اما در همین راستا، به خاطر این که دانش، پیش از هر چیز با اعتبار و شهرت و پس از آن با قدرت در ارتباط است و بدون داشتن دانش، حل مشکلات خاصی در جامعه اسلامی، با هر پیشینه سیاسی و هر نوع حکومت، از حکومتهای انقلابی گرفته تا پادشاهی، از دولت های نیمه دموکراتیک تا تمامیت خواه، امکان پذیر نیست، [به این دلالت] جوامع اسلامی پول خود را صرف آموختن دانش غربی به جوانان خود می کنند. من امروز مسلمانان بسیاری را در میان حضار می بینم، بسیاری از شما، که هزینه تحصیلات را والدیتان یا دولتتان یا یک دانشگاه پرداخت می کند، چرا؟ دقیقا به خاطر این که دانش غربی را با خود به دنیای اسلام ببرید. بنابراین ما با موضوعی سروکار داریم که نسبت به مسائل دنیای اسلام، نقشی کاملا محوری دارد. در ۲۰ سال اخیر، چندی از بهترین مغزهای متفکر دنیای اسلام به سوی ابعاد مختلف این مساله جذب شده است.

بنابراین مایلیم پیش از هر چیز - تا آنجا که به رابطه میان اسلام و علم جدید مربوط است - با بیان سه دیدگاه اصلی که امروز در دنیای اسلام مطرح است بحث خود را شروع کنم، قبل از آن که تا حدی عمیق تر به تحقیق درباره ی دیدگاه خاص خود بپردازم. نخست، دیدگاهی است که بسیاری از مردم تکرار

اسلام و رابطه آن با دانش جدید از موضوعاتی است که امروزه به خصوص در محفل های فکری جهان اسلام با اشتیاق و علاقه فراوان مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. نتایج حاصل از این بحث و تحلیل عقلانی و تا حدی تاریخی، یقینا در سمت و سوی جریان کلی اندیشه اسلامی تاثیر قابل توجهی خواهد داشت. اهمیت این موضوع به ویژه در آنجا آشکار می شود که دو قطب عمده فکری اسلام در دنیای معاصر یعنی طرفداران مدرنیته از یک سوی و سنت گرایان از سوی دیگر، حیات و هویتی مسلک خود را تا حدی در تثبیت نظرگاه خویش و رد دیدگاه طرف دیگر در باب اسلام و رابطه آن با دانش جدید می دانند.

گفتاری که در پی می آید، سخنرانی دکتر سید حسین نصر، استاد برجسته مطالعات اسلامی دانشگاه چرج واشنگتن است که در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست آمریکا، ام آی تی تحت عنوان **Islam and Modern Science** ایراد شده است. دکتر نصر در این سخنرانی با تبیین دیدگاههای مختلف در موضوع اسلام و دانش جدید، به خصوص به نقد تجدد گرایی و پیامدهای آن پرداخته است و دست آخر نظرگاه خاص خود را بیان می کند. متأسفانه متن این سخنرانی، پس از پیاده شدن توسط انجمن اسلامی دانشجویان ام آی تی، به رویت خود ایشان نرسیده است تا اصلاحات لازم در آن صورت گیرد و به ناچار منقح و استوارتر از آب درآید. متن این سخنرانی به زبان انگلیسی در سایت دانشگاه ام آی تی [WWW.MIT.com](http://WWW.MIT.com) و همچنین [WWW.Muslimphilosophy.com](http://WWW.Muslimphilosophy.com) موجود است.

# اسلام

# و دانش جدید

سخنرانی دکتر سید حسین نصر

در دانشگاه MIT آمریکا

ترجمه: غلامرضا دادخواه



هیچ کشوری در دنیای اسلام نیست که به گونه‌ای شاهد تاثیر مطالعه‌ی دانش غربی بر نظام عقیدتی جواناتش نبوده باشد. اما در همین راستا، به خاطر این که دانش، پیش از هر چیز با اعتبار و شهرت و پس از آن با قدرت در ارتباط است و بدون داشتن دانش، حل مشکلات خاصی در جامعه اسلامی، با هر پیشینه سیاسی و هر نوع حکومت، از حکومت‌های انقلابی گرفته تا پادشاهی، از دولتهای نیمه‌دموکراتیک تا تمامیت خواه امکان پذیر نیست

می‌کنند. من یقین دارم بسیاری از شما، در اینجا، بخصوص در جایی مثل ام آی تی، که مجال چندانی برای مطالعه‌ی مفاهیم فلسفی سنت خود، یعنی اسلام، و دانش غربی نداشته‌اید، گمان می‌کنید شخصی علم می‌آموزد و سپس نماز و دعا می‌خواند، به خدا عشق می‌ورزد و به دستورات شریعت گردن می‌نهد و لذا در حقیقت هیچ مشکلی اینجا وجود ندارد. این دیدگاه، دیدگاه تازه‌ای نیست، همان است که در طول صد سال گذشته در حوزه‌های آموزشی دنیای اسلام به اذهان تلقین می‌شده و پیشینه‌ای تاریخی دارد که برمی‌گردد به سید جمال الدین افغانی، او به مصر هجرت کرد و خود را افغانی نامید. این مصلح مشهور و، تا حدی، خود مدار قرن نوزدهم یک فیلسوف بود و در عین حال شخصیتی سیاسی، طرفدار اتحاد دنیای اسلام و سازمان دهنده‌ی ضد خلیفه، هیچ کس دقیقاً نمی‌داند دیدگاه‌های سیاسی او چه بود اما یقیناً فردی بود بسیار موثر در قرن نوزدهم و، مستقیم یا غیر مستقیم، از طریق شاگردش شیخ محمد عبده، مسئول به اصطلاح -اصلاحاتی که در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یعنی سالهای آغازین قرن ۱۴ قمری در مصر صورت گرفت. بسیار مایه شگفتی است اینکه هم تجددگرایان و هم مخالفان تجددگرایی، مثل اخوان المسلمین در مصر، در دهه‌های نخستین این قرن، سید جمال الدین افغانی را همفکر خویش می‌خوانده‌اند.

سید جمال الدین به دانش غربی علاقه مند بود هر چند شناخت کمی نسبت به آن داشت، او همچنین به احیاء دنیای اسلامی بسیار دلبسته بود. ویژگیهای استدلال سید جمال الدین در فهم و درک موضوعی که من درباره آن سخن می‌گویم جایگاهی حیاتی و سرنوشت ساز دارد، او معتقد بود دانش به خودی خود همان چیزی است که غرب را قدرتمند و بزرگ ساخته است و تسلط غرب بر دنیای اسلام به سبب این است که قدرت دانش را در دستش دارد، پس چون امکان کسب قدرت از طریق علم وجود دارد و این امکان به فعلیت هم رسیده، لذا باید چیز کاملاً مثبتی درباره دانش باشد. دانش به خودی خود خوب است چون قدرت می‌بخشد، این، بخش نخست استدلال سید جمال الدین بود، دوم اینکه: دانش اساساً از دنیای اسلام سربرآورده است بنابراین مسبب واقعی توشه غرب از دانش و نیز تسلط آن بر دنیای اسلام، همان دانش اسلامی است، از این رو، تمام کاری که مسلمین می‌بایست انجام دهند این است که دوباره آن دانش را برای خویش مطالبه کنند تا به عزت و مجد گذشته‌ی خود دست یابند و صاحب تمدنی بزرگ و قدرتمند شوند. [این، خلاصه‌ی استدلال نسبتاً وسیع و دامنه داری است که سید جمال الدین ارائه می‌کند]. در این استدلال اولاً دانش اسلامی برابر دانسته شده است با دانش غربی و ثانیاً قدرت غرب با قدرت دانش یکی تلقی شده است. این ادعا تا حدی، و نه مطلقاً، درست است. سوم اینکه او معتقد است کسب این دانش به دست مسلمین چیزی نیست جز مطالبه‌ی مایملک خودشان که به گونه‌ای سابقاً توسط قاره‌ای دیگر تصاحب شده و مسلمین تنها خواهان آن چیزی هستند که به آنها تعلق دارد. این دیدگاه تاثیر فراوانی بر دنیای اسلام و گروه‌های تجددگرا بر جای نهاد، بنابراین برای درک آنچه امروز در دنیای اسلام می‌گذرد نگاهی دقیق به پیامدهایی که از این دیدگاه نشأت گرفته، بسیار با اهمیت است.

راستای مسائل درونی دنیای اسلام طراحی شده و بنابراین امیدوارم دیگران مرا عفو کنند، چه اینکه، موضوع بحث من صرفاً یک سخنرانی رسمی درباره تاریخ علم در قرن گذشته دنیای اسلام نیست به هیچ وجه. در حقیقت من قصد دارم آنچه را که برای دیدگاه سید جمال الدین افغانی در قرن نوزدهم رخ داد، دنبال کنم.

تجدد گرایان یکی از سه گروه مهمی هستند که در قرن ۱۹ پا به عرصه‌ی وجود نهادند. آن دو دیگر، یکی گروهی که تحت عنوان بنیاد گرایان قرار می‌گیرند، عنوانی که من آن را به هیچ وجه نمی‌پسندم گرچه امروزه بسیار بر سر زبانها افتاده است. دسته سوم کسانی هستند که به نوعی مهدویت معتقدند، یک شکلی از مداخله آخر الزمانی خداوند. با این دو گروه اخیر، در حال حاضر ما کاری نخواهیم داشت. مهمترین گروهی که به بحث درباره‌ی آن می‌پردازیم، تجددگرایان هستند. تجدد گرایان در طول یک قرن و نیم گذشته به همان دیدگاه سید جمال الدین معتقد شده و پرچم نوعی عقل گرایی را در دنیای اسلام بر دوش گرفتند. این نظریه مطابق است با تساوی ساده دانش با دانش اسلامی و عقیده‌ی اسلامی در باره آن. شگفت این که به عنوان پیامد این نظریه، دنیای اسلام در طول این ۱۵۰ سال اخیر تعداد بسیار کمی مورخ علم و فیلسوف علم پرورانده است، در حالیکه شمار بسیاری دانشمند و مهندس داشته و بعضی از آنها بسیار شاخص و نخبه بوده و در بهترین مراکز علمی دنیا مثل همین جا تحصیل کرده‌اند. اما دنیای اسلام عملاً هیچ فیلسوف و مورخ بزرگ علم تحویل نداده است مگر تا همین دهه‌های اخیر. این مساله به چیزی گرفته نشد، چون جالب توجه و مناسب حال نبود، تمام بحثهایی هم که در خود غرب در باب تاثیر علم بر دین و فلسفه و این که این نوع از دانش به چه کار می‌آید تا حد بسیار زیادی در نظام آموزش اسلامی چندان با اهمیت تلقی نشد.

در این بین موارد استثنایی هم بود. کمال آتاتورک در ترکیه قدرت را بدست گرفت. هر چند او از بسیاری جهات سنگدل و بی رحم بود ولی کشور ترکیه را از نابودی نجات داد. ما می‌دانیم او در ترکیه چه بر سر اسلام آورد، با این حال آتاتورک شهود و بینش خاصی نسبت به امور داشت، نخستین کاری که انجام داد این بود که گفت برای این که ترکیه بتواند به عنوان

سید جمال الدین

معتقد بود دانش

به خودی خود

همان چیزی است که

غرب را قدرتمند و بزرگ

ساخته است

و تسلط غرب

بر دنیای اسلام

به سبب این است که

قدرت دانش را

در دستانش دارد

یک کشور سکولار مدرن بر روی پای خود بایستد، بایست تاریخ دانش غرب را بیاموزد. بنابراین هنگامی که برنامه‌ی دکتری در تاریخ علم که نخستین برنامه از نوع خود در تاریخ آمریکا بود، به سرپرستی جورج سارتن، محقق و مورخ علم در هاروارد پیاده شد، آنتورک اولین دانشجو را برای مطالعه تاریخ علم راهی آمریکا و هاروارد کرد. نخستین فردی که وارد مرحله دکتری تاریخ علم دانشگاه هاروارد شد فردی ترک به نام آیدین سائلی بود. او هم اکنون در قید حیات است و پیش کسوت ترکهای مورخ علم به شمار می‌رود. روی هم رفته، اکثر تجددگرایان در دنیای اسلام پیامدهای دانش غرب را در ساحت دینی و فلسفی آن نادیده گرفتند و گمان کردند اسلام، بسیار بهتر از مسیحیت از عهده‌ی این موضوع برمی‌آید، احساس کردند در مسیحیت نقصی هست که آن را در برابر فشار دانش غربی و عقل‌گرایی قرن نوزدهم به تسلیم واداشته و چنین سرنوشتی هرگز برای اسلام رقم نخواهد خورد. در حقیقت بعضی از متفکران غربی نیز همین عقیده را دارند. یکی از سرسخت‌ترین فیلسوفان فرانسوی ضد مسیحیت و به طور کلی ضد دین، ارنتس رنان، که به عنوان پدر عقل‌گرایی در فلسفه فرانسوی قرن ۱۹ مشهور است، کتابی نوشته که امروز جزء کتب کلاسیک درباره اندیشه این رشد به شمار می‌رود و پس از ۱۴۰ سال دوباره منتشر شده است. رنان در این کتاب دقیقاً همین چیزها را می‌گوید. او می‌نویسد: این رشد سنت عقل‌گرایی را که منجر به دانش مدرن شد ارائه کرد. رنان اندیشه عربی-اسلامی و الهیات غربی را که مطلقاً راهی به عقل‌گرایی نداشت همیشه به عنوان مانعی در راه ظهور علم مدرن برمی‌شمارد.

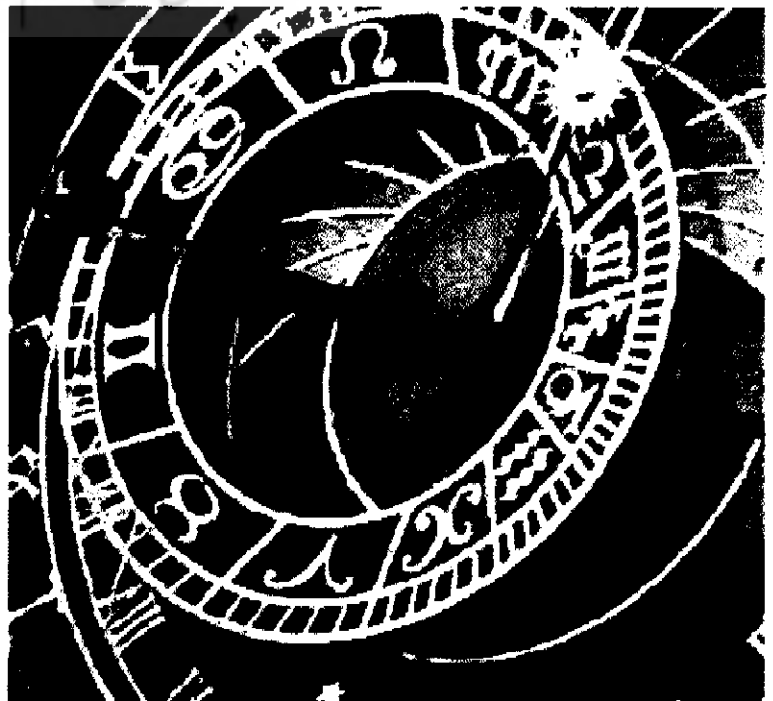
بنابراین می‌بینیم نوعی اتحاد روانی با اندکی مسامحه فلسفی میان متفکران اسلامی تجددگرا و فیلسوفان ضد دین در غرب پدید می‌آید. این مساله نیازمند تحلیل فراوان است. اجازه بدهید از آن بگذریم چرا که نسبت به موضوع بحث ما محوری نیست. با این وجود بایست از آن مطلع باشیم. این طرز تلقی به تدریج از اندک مراکزی که افرادی را برای تحصیل به غرب می‌فرستاد، تا مراکز آموزشی مدرن در دنیای اسلام مثل دارالفنون در ایران، دانشگاه پنجاب در پنجاب

پاکستان، دانشگاه فواد اول در مصر، دانشگاه استانبول و امثال اینها، رو به گسترش نهاد و آرام آرام تمام دنیای اسلام را در بر گرفت.

این روزها هر پنجشنبه شب وقتی شما رادیوی مصر را گوش کنید می‌بینید آنجا یک یاد سخنران بسیار شناخته شده و در واقع بسیار مسلمان و متدین و محبوب از نظر مردم مصر، صحبت می‌کنند. در دل کلام آنها آیه آیه‌هایی از قرآن با موضوع تعقل یا تفکر یا علم یا مشاهده وجود دارد و این آیات به گونه‌ای علمی تفسیر و تحلیل می‌شوند. به عبارتی آنها تلاش می‌کنند اسلام را از طریق دفاعی دانش مدارانه از وحی و از خود قرآن، حفظ کنند. امروزه این دیدگاه در دنیای اسلام بسیار قوی و نیرومند است. بنابراین مسلمانان گمان می‌کنند، تا آنجا که به اسلام و دانش مدرن مربوط است، هیچ مساله‌ای وجود ندارد. این دیدگاه مخالفانی هم داشت. علما یا همان محققان دینی دنیای اسلام، نظریه‌ی تجددگرایان را نپذیرفتند. نظریه‌ای که همچنین مبتنی بود بر تضعیف شریعت اسلام، همانطور که در ترکیه دیده‌اید، و متأثر از ورود تدریجی بنگاههای سیاسی و اقتصادی غرب در دنیای اسلام و ظهور عقل‌گرایی جدید. همه اینها مسائلی است که من اکنون به آنها نمی‌پردازم. عالمان دینی اسلام، که به نحو تناقض آمیزی نام عالم بر آنها اطلاق می‌شد، در واقع سراسر از دانش بیزار بودند. لذا شما می‌توانید این درگانه‌ی را در درون دنیای اسلام ببینید که از یک سو تجددگرایان مطالعه استزاعات دینی و فلسفی ورود دانش غربی به دنیای اسلام را رد می‌کنند و از سوی دیگر علمای سنتی کلاسیک در سراسر دنیای اسلام هر چیزی را که به دانش جدید مربوط است مردود می‌شمارند. در اینجا باز موارد استثنایی هست.

این رویکرد خلأ بزرگی را در حیات فکری جامعه اسلامی در پی داشت. خلأیی که هر فرد مسلمان که در اینجا نشسته به گونه‌ای از آن رنج می‌برد. افراد بسیاری فکر می‌کنند این اتفاق تماماً از اشتباه و کوتاهی علما بوده، اما من گمان نمی‌کنم این اتفاق تماماً از اشتباه و کوتاهی علما بوده بلکه نیز متوجه مقاماتی بود که قدرت اقتصادی و سیاسی، دو عاملی را که پیوسته در کنار هم است، در دست خود داشتند. عامل سومی را هم باید اضافه کنیم. هنگامی که دانش در دنیای اسلام در حال گسترش بود، جنبش اصلاح طلبی خشکه مقدسی سربرآورد که امروز در دنیای اسلام و بخصوص در عربستان سعودی بسیار قدرتمند است. این جنبش که با اتحاد نجد و حجاز در سال ۱۹۲۶-۲۷ همراه بود در واقع عربستان را تا حدی به پیش برد و هنگامی که محمد بن عبدالوهاب هنوز زنده بود ریشه‌های خود را گستراند و بعدها روش فکری او به مصر و سوریه هم کشیده شد. مشابه این جریان، جنبش سلفیه در هند و دیگر نواحی بود. سلفیه مخالف تفکر فلسفی و کل سنت فلسفه اسلامی بود، هر چند در صدد آن بود که اسلام را به طریقی خردگرایانه و بی‌بیرایه تفسیر کند. این جنبشها اما، عموماً ابعدادی از تاثیر دانش بر نظام عقیدتی و جهان بینی فلسفی اسلام را پی می‌گرفتند که در دسرسازتر و اختلاف برانگیزتر بودند. بسیار جالب است علمای وهابی در قرن ۱۹ با هرگونه تمایل به علم و تکنولوژی غربی مخالفت می‌کردند در حالی که امروز در دنیای اسلام عربستان سعودی به راستی یکی از بهترین برنامه‌ها را برای آموزش علم و تکنولوژی دارد. مراکز علمی طهران و دیگر مناطق عربستان بسیار جالب توجه است اما به هر حال این تحولی جدید است. در قرن ۱۹ همان کسانی که با تجددگرایان و علمای سنتی اسلام، چه شافعی، چه مالکی یا هر مذهب دیگر، مخالف بودند، گمان می‌کردند هرآنچه که به علم و دانش مربوط است باید آن را مردود شمرد.

امروزه این طرز نگرش کاملاً عوض شده، مردمی با همان



پیشینه، باردیگر خود را از بحث درباره استلزامات فلسفی دانش جدید کنار می کشند اما با این حال خود را قویاً با نظر گاه افغانی همراه می سازند که می گفت دانش همان العلم است، آن را بیاموزیم و با استلزامات آن کاری نداشته باشیم. این دیدگاه بسیار مهمی است و من تا حدی نسبتاً موسع آن را برای شما توضیح دادم زیرا هنوز در دنیای اسلام بسیار زنده و قدرتمند است.

دیدگاه دومی که امروز در دنیای اسلام معتقدانی دارد و از طرف چندی از متفکران برجسته ارائه می شود این است که مساله رویارویی دانش جدید و اسلام، در حقیقت به هیچ وجه مساله ای عقلانی نیست بلکه مساله ای اخلاقی است. تمامی مشکلات دانش جدید، از انداختن بمب اتم بر سر مردم گرفته تا ظهور تکنولوژی هایی که موجب اسارت کسانی که آنها را بکار می گیرند می شود و نیز جنگی که سال گذشته در خلیج فارس با تکنولوژی جدید انجام شد، همه ی این مشکلات ناشی از دانش جدید نیست بلکه برگرفته از کاربرد اشتباه اخلاقی دانش جدید است. بنابراین باید دانش جدید را جدای از بکارگیری آن و استلزامات اخلاقی که در غرب داشته فرض کرد و در نظام اخلاقی دیگری بکار بست. گو این که کسی یک بوشینگ ۷۲۷ را از کالیفرنیا بخرد، سپس آن را به مصر برده و همانند هواپیماهای مصری، رنگ بزند و تبدیل به هواپیمایی مصری شود. این دیدگاهی است که امروز در دنیای اسلام وجود دارد و نسبتاً در جاهای بسیاری شیوع یافته است.

بسیاری از دانشگاه های اسلامی که در سراسر دنیای اسلام پا گرفته اند مثل دانشگاه اسلامی مالزی دانشگاه اسلامی پاکستان و دانشگاه ام القری در مکه بر همین دیدگاه تاکید می کنند. به عنوان نمونه، در دانشگاه های عربستان به دانشجویان اخلاق اسلامی یاد می دهند به این امید که وقتی آنها شروع به آموختن علم و دانش مهندسی کردند، این علوم و مهارت ها را گرفته، با نظام اخلاق اسلامی هماهنگ سازند.

باری، اکنون ما به سراغ نظر گاه سومی می رویم که به آن برای مدهای طولانی، عملاً توسط هیچکس - بجز خود این بنده - پرداخته نشده است، اما در همین ۲۰ سال اخیر طرفداران زیادی پیدا کرده. این دیدگاه بیان می کند: علم جهان بینی خاص خود را دارد و هیچ علمی در خلأ متولد نشده است. علم غربی در شرایط خاصی. همراه با مفروضات فلسفی ویژه ای درباره سرشت واقعیت سر بر آورد. همین که بگویید V، F، M، یعنی همان پارامترهای فیزیک کلاسیک، در واقع شما دارید از منظر خاصی به واقعیت نگاه می کنید. نه جرمی و نه نیرویی مثل این صندلی یا میز در آن بیرون نیست. اینها بخصوص مفاهیم مهمی هستند که در قرن ۱۷ بر اساس برداشت خاصی از مقوله های مکان، ماده و حرکت که به دست نیوتن بسط داده شد به میان آمدند. مورخان و فیلسوفان علم در ۲۰ یا ۳۰ سال اخیر به نحوی یقین آور نشان داده اند که دانش جدید، جهان بینی خاص خود را دارد.

این دانش به هیچ وجه فارغ از ارزش نیست و صرفاً دانشی عینی درباره واقعیت، فارغ از موضوعی که شما مطالعه می کنید، قلمداد نمی شود. دانش غربی بر اساس وضع مقوله های ویژه ای در مطالعه طبیعت پدید آمده و در مطالعه و بررسی چیزهایی به موفقیت چشمگیری دست یافته و در مواردی هم از دستیابی به اهداف دیگری دچار فقدان عظیم شده است.

دانش جدید در بیان وزن و ساختار شیمیایی برگ قرمز درخت کاج موفق بوده، اما در این که معنای تغییر رنگ این برگ به قرمزی چیست، سراسر ناکام مانده است. چگونگی دردانش جدید به نحو مطلوبی تبیین شده اما جرابی از قلمرو این علم بیرون بوده است. اگر شما دانشجوی رشته فیزیک باشید و از استاد خود سوال کنید: نیروی گرانش چیست؟ اوبه شما فرمول

مخصوص آن را خواهد گفت. اما درباره سرشت این نیرو، او به شما خواهد گفت که این موضوع دانش فیزیک نیست. بنابراین علم در بعضی زمینه ها موفق عمل کرده اما دیگر ابعاد واقعیت را کنار گذاشته است.

من مایل نیستم زندگی نامه خود را شرح دهم اما دقایقی به من فرصت دهید. چرا که این داستانی که می خواهم عرض کنم به موضوع بحث ما مربوط است. در دهه ۱۹۵۰، هنگامی که من در اینجا دانشجوی بودم و فیزیک می خواندم، برتراند راسل، فیلسوف مشهور انگلیسی، یک سری سخنرانی در ام آی تی ایراد می کرد. من هرگز زمانی را که به آن سخنرانی رفتم فراموش نمی کنم. او گفت: دانش جدید با کشف سرشت واقعیت سرو کاری ندارد و دلائلی را بیان داشت. من به خانه آمدم و تمام آن شب را نتوانستم بخوابم. با خود گفتم من به ام آی تی آمده ام نه به دلیل این که وضع مالی خوبی داشتم یا دولت ایران مرا به آمدن به ام آی تی واداشته است بلکه به این خاطر که به سرشت واقعیت پی ببرم. این اتفاق مرا از این که یک فیزیکدان شوم به سویی دیگر کشاند و چند سال پس از آن را به موازات دروسی در فیزیک و ریاضیات که می بایست می خواندم، صرف مطالعه فلسفه علم در اینجا و هاروارد کردم. این بود که به مطالعه فلسفه علم و در نهایت فلسفه اسلامی علم و جهان شناسی اسلامی رهنمون شدم و ۳۰ سال اخیر زندگی را وقف آن کردم.

این اتفاق مرا واداشت تا سعی کنم مقصود از یک راه دیگر برای نگاه به طبیعت را کشف کنم و من در دهه ۵۰ وقتی کتابم چاپ شد اصطلاح دانش اسلامی را به عنوان واقعیتی زنده و نه صرفاً تاریخی مطرح کردم و تلاش کردم با دانش اسلامی نه به عنوان یک فصل از تاریخ علم غرب بلکه به مثابه راهی مستقل برای نگاه به کار طبیعت سروکار داشته باشم. این نظر مخالفانه ای زادر غرب برانگیخت و به راستی که اگر حمایت شرافتمندانه ای اسلام شناس مشهور انگلیسی، سر همبلتون گیب، نبود هیچ کس اجازه گفتن چنین سخنی را به من نمی داد. در آن زمان صحبت از علم اسلامی به عنوان راهی مستقل برای نگاه به واقعیت و نه به عنوان فصلی تاریخی میان ارسطو و کسی دیگر در قرن سیزدهم، کفر آمیز تلقی می شد. اما حالا اوضاع کاملاً فرق کرده است. این دیدگاه سوم، که در کتابهایی که من در بیست و چند سالگی ام نوشته ام آغازی متواضعانه داشت، حمایت بسیاری در دنیای اسلام کسب کرده است. این دیدگاه مبتنی بر این نظریه است که دانش غربی همان قدر به تمدن غربی مرتبط است که هر شاخه ی دانش اسلامی با تمدن اسلامی. و چون کسب دانش، عملی بی ارزش نیست لذا اخذ دانش تمدنی، توسط تمدنی دیگر، مفید و ممکن خواهد بود. اما برای انجام این کار می بایست توانایی اخذ و تملک آن دانش وجود داشته باشد. بهترین نمونه آن دقیقاً همان کاری است که اسلام با دانش غربی کرد و متقابلاً آنچه اروپا با دانش اسلامی انجام داد. دانشی که معمولاً دانش عربی خوانده می شود اما در حقیقت دانش اسلامی است که اعراب و ایرانیان و تاجدی ترکها و هندی ها آن را بسط دادند.

در هر دوی این موارد مسلمانان چه کردند؟ مسلمانان تنها به کسب دانش یونانی و ترجمه آن به زبان عربی و حفظ خصیصه یونانی بودن آن همت نگماشتند، بلکه دانش یونانی تماماً به بخش و جزئی از سنگر عقلانی اسلام تبدیل شد. هر کدام از شما که تاکنون عملاً کتابی از کتب دانشمندان بزرگ اسلام مثل ابوریحان بیرونی یا ابوعلی سینا و یا دانشمندان اندلسی، به نحوی عمیق مطالعه کرده باشید، می بینید در جهانی زندگی می کنید اسلامی و نه یونانی. درست است بعضی اوصاف از کتابهای ارسطو یا فرمول خاصی از اصول اقلیدس گرفته شده اما کلیت دانش یونانی با نظر گاه اسلامی تلفیق شد. عالی ترین

روی هم رفته، اکثر  
تجددگرایان در دنیای  
اسلام پیامدهای دانش  
غرب را در ساحت دینی  
و فلسفی آن نادیده  
گرفتند و گمان کردند  
اسلام، بسیار بهتر از  
مسیحیت از عهده این  
موضوع برمی آید.  
احساس کردند در  
مسیحیت نقصی هست  
که آن را در برابر فشار  
دانش غربی و عقل گرایی  
قرن نوزدهم به تسلیم  
واداشته و چنین  
سرنوشتی هرگز برای  
اسلام رقم نخواهد خورد

علم جهان بینی خاص  
خود را دارد  
و هیچ علمی  
در خلا متولد نشده  
است. علم غربی  
در شرایط خاصی  
همراه با مفروضات  
فلسفی ویژه‌ای درباره  
سرشت واقعیت  
سربر آورد

کتاب در علم جبر در دوره پیشامدرن بدست عمر خیام شاعر ایرانی نوشته شده است. وقتی شما کتاب او را می خوانید و به یک فرمول یا معادله خاصی می رسید، حال ممکن است شما در حال نوشتن به زبان چینی یا انگلیسی یاد فضایی هر تمدن دیگری باشید، اما تاثیری که تمام این کتاب بر شما باقی می گذارد، به شما این احساس را تلقین می کند که متعلق به یک دنیای کلی عقلانی یعنی دنیای اسلامی هستید. این دقیقاً همان کاری است که غرب با دانش اسلامی کرد.

وقتی در تولدو (Toledo) در دهه های ۱۰۳۰ و ۱۰۴۰ ترجمه کتب از عربی به لاتین آغاز شد و در واقع موجب تغییرات علمی قرن ۱۲ و بعدها ۱۵، ۱۶، ۱۷ میلادی شد، کتابها صرفاً از عربی به لاتین ترجمه می شدند. دهه های نخست آن دوران بسیار شبیه روندی است که در چند دهه اخیر در دنیای اسلام رخ داده. یعنی کتابهای موجود مثلاً بوعلی سینا در طب مطالعه می شدند، گویی که به زبان غربی خوانده می شدند اما چون کسی عربی نمی دانست لذا به لاتین خوانده می شدند. ممکن است آنها ترجمه های مطلوبی نبوده اند اما همین بود، تنها یک قرن طول کشید و نه بیشتر، که غرب این دانش را از آن خود کرد. من همواره در سخنرانی هایم در کشورهای اسلامی، به مسلمانان، به کسانی که در وزارتخانه های آموزش و پرورش مشغولند، به کسانی که مسئولیت دارند، می گویم علت این که

چیزی را دفع نمی کرد یقیناً در عرض چند روز می مردیم. بخشی از غذا جذب بدن و بخشی دیگر می بایست دفع شود. ممکن است شما سوال کنید در مورد ژاپن چه می گویند؟ ژاپن در ساخت میتسویشی، ماشین های لباسشویی مدرن و غیره بسیار موفق عمل می کند اما ما پایان این داستان را ندیده ایم. آیا ژاپن ذن بودایی و شینتو مذهب، قرن ها پس از این، در حالی که دانش کاملاً غربی به ژاپنی ترجمه شده، همین گونه می ماند یا ژاپن به تدریج، علم و تکنولوژی غربی را به چیزی ژاپنی تبدیل خواهد کرد؟ ما هنوز نمی دانیم، اما موارد تاریخی که ما از آن به خوبی مطلعیم همگی نشان از چند مرحله دارند:

۱- انتقال ۲. هضم و فهم و گنجاندن ۳. توسط مرحله قبل، دفع آن چیزی که نمی تواند مورد قبول واقع شود و یا با جهان بینی خاص آن تمدن همخوانی ندارد.

این دقیقاً همان کاری است که غرب لاتین انجام داد. غرب لاتین به بعضی از جنبه های دانش اسلامی علاقه ای نداشت؛ جنبه هایی که هیچگاه مقبول غرب واقع نشد و جایگاهی محوری نیافت. از این سوی، گروهی از مسلمانان به چندی از علوم یونانی که هرگز تخم آنها در سرزمین اسلام کشت نشد، علاقه ای نشان ندادند. این مورد هم به لحاظ تاریخی قابل اثبات است.

همه این دیدگاههایی که بیان شد در دنیای اسلام قوت لازم را کسب نکردند. در این میان افرادی هستند همچون عبدالسلام، تنها مسلمانی که جایزه نوبل فیزیک را از آن خود کرد، از او پرسیده شد: چه اتفاقی برای دانش اسلامی افتاد؟ جواب داد: هیچ آنچه ما در اصفهان و قریه پرورش دادیم حالا درام آی تی، کالچ و کالج سلطنتی لندن پرورانده می شود. فقط یک انتقال جغرافیایی مکان صورت گرفته است. به هر روی از این دیدگاه که در واقع بازتابی است از نظریه سید جمال الدین که توسط یک فیزیکیان به لباس دیگری درآمده تا نظرگاههای - به اصطلاح - اجمالی ما در انگلستان که بر بعد اخلاقی دانش اسلامی تاکید می کنند و حداقل تشخیص داده اند که دانش جدید بی ارزش نیست و دست آخر دیدگاه خود من و بسیاری دیگر در دنیای اسلام، دیدگاهی که اکنون باعث پیدایش دانشگاه الیگر هند شده، یعنی تنها موسسه ای که تلاش می کند به این موضوع به شکلی زنده و پویا بپردازد. اندکی بعد به این مساله اشاره خواهیم کرد.

در ضمن بحث از سه دیدگاه درباره رابطه اسلام و دانش جدید، چند پدیده در دنیای اسلام در حال رخ دادن است که ما بلم توصیفی از آنها به دست دهم. پیش از آنکه به تحلیل آنها بپردازم، نخست وقویتر از همه این که کشورهای اسلامی تا حدی که توان دارند در حال کسب علم و تکنولوژی غربی هستند. جذب دانش و تکنولوژی غربی در همه کشورهای اسلامی ادامه دارد، با هر حکومت سیاسی و رویه اقتصادی و با هر رویکرد نسبت به غرب، چه آنهایی که تماماً از آن طرفداری می کنند و چه آنها که در خیابانها علیه غرب تظاهرات راه می اندازند. این پدیده ای است که به عنوان عاملی موثر در سراسر دنیای اسلام عمل خواهد کرد. بعضی در حال اندیشیدن درباره پیامدهای این رویداد هستند. سوالات بسیاری مطرح است پیش از هر چیز اینکه: آیا این انتقال علم و تکنولوژی به نحو موفقیت آمیزی در حال انجام است یا نه؟ اگر نه، چه بخشی از آن به نحو موفقیت آمیزی در حال انتقال نیست؟ و چرا؟ مساله ای بسیار بزرگی است ولی در واقع کل آن به بحث من مربوط نیست. پدیده دو می که امروزه به وضوح پیدا است این است که تلاشی برای فهم مقصود از دانش اسلامی و نیز تاریخ آن، در حال انجام است. من فکر می کنم در این زمینه مسلمانان باید از خود شرمند باشند چون از کنار این موضوع با بی اعتنایی می گذرند. اجازه بدهید مثالهایی عرض کنم، امروز یک میلیارد



مانمی توانیم این مهم را در دنیای اسلام محقق سازیم این است که... به صورتی نمادین، و نماد از اهمیت فراوانی برخوردار است - هنگامی که غرب دانش اسلامی را جذب کرد لباس علماء مسلمان را هم گرفت اما عمامه ای آنها را نه و آن را بر سر خود علماء باقی گذاشت. لذا سرآذین اسقفهای اروپایی دوره قرون وسطی حفظ شد. در حالی که امروز در بسیاری از دانشگاههای اسلامی ما هم ردا و هم کلاه را از غرب گرفته ایم. مانمی توانیم مستقلاً درباره خود بیاندیشیم و این تمام آن چیزی است که کسب کرده ایم و از آن خود ساخته ایم. آنچه من در قالب تمثیل، و به صورت نوعی از جاع داستانی بیان داشتم در حقیقت حکایت از پروسه هایی دارد که در حال جریان است. پیش از این گفتم دو مورد بسیار خوب وجود دارد. یکی دانش یونانی که توسط مسلمانان اخذ شد و دیگری دانش اسلامی که غرب لاتین و بعدها غرب اروپایی به کسب آن مبادرت کرد. در این هر دو فرایند، مرحله تغییر و تحول وجود داشت اما نیز مرحله هضم، بلع و جذب که به ناچار دفع را هم در پی دارد. هیچ دانشی توسط تمدنی کسب نشده مگر اینکه بخشی از آن دفع شده است. درست مثل بدن. اگر ما تنها می خوردیم و بدن



مسلمان در جهان زندگی می کنند. کسی دقیقاً نمی داند، اما برطبق نظر جمعیت شناسان این تعداد در قرن اول تا دوم تاریخ اسلام یعنی قرن هشتم میلادی با وجود این که قلمرو امپراتوری اسلامی بخش وسیعی را دربر می گرفته، حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر بوده است که در این قلمرو وسیع پراکنده بوده اند. ممکن است این ارقام اشتباه باشند اما به هر حال جمعیت مسلمانان در آن زمان خیلی کمتر از امروز بوده است. در طول این یک قرن تعداد کتبی که درباره فکر فلسفی و علمی دانش یونانی از زبان یونانی ترجمه شد بیشتر از ترجمه هایی است که در طول ۱۰۰ سال اخیر در کل کشورهای اسلامی صورت گرفته و این اصلاً باورکردنی نیست. از کیفیت بالای این ترجمه ها که در قرن اول و دوم اسلام انجام شد و زبان عربی را برای ۷۰۰ سال زبان علمی دنیا کرد، صحبتی به میان نمی آوریم. همین را قیاس کنید با ترجمه های ضعیفی که الان به زبانهای اسلامی روز صورت می گیرد. اکثر این ترجمه ها، براساس دانش لاتین از عربی کلاسیک استوار است.

بیشتر تاریخهایی که درباره دانش اسلامی نوشته شده به دست محققان غربی از جمله [جرج سارتون] تدوین یافته است. کتاب او مقدمه ای بر تاریخ علم الگویی شد برای تالیف حداقل ۵۰۰ یا ۶۰۰ کتاب به زبانهای اردو، فارسی، مالزیایی، عربی و دیگر زبانهای روز دنیای اسلام. این کتابها اینک تحت عنوان علوم اسلامی در بازارها به فروش می رسد زیرا مردم آنقدر تنبل هستند که خود به دنبال تحقیق در این باب نیستند. در این کتابها نوعاً یک یا دو صفحه گلچین می شود و مرتب تکرار می شود به شکلی که واقعا ناخوشایند است.

در مقایسه با دیگر تمدنهای آسیایی یعنی چینی، ژاپنی و هندی، مسلمانان کارنامه مطلوبی در مطالعه تاریخ دانش خود ندارند، هر چند این رشته از مطالعات به لحاظ دینی از اهمیت فراوان برخوردار است. و این برمی گردد به همان سخنی که پیش از این درباره سید جمال الدین افغانی و محمد عبده در قرن ۱۹ یعنی ظهور مجدد گرای و دیگر دیدگاهها در دنیای اسلام بیان نمودم.

در طول ۲۰ یا ۳۰ سال گذشته تحولی صورت گرفته است. دولت های مسلمان به تدریج دریافته اند که اگر قرار باشد ۱۰۰ دانشجو تحصیل کنند بهتر است ۸۰ نفر از آنها به مطالعه علم و تکنولوژی بپردازند اما آن ۲۰ تای بقیه به تحقیق در علوم انسانی روی بیاورند. آنها سعی می کنند افرادی را در زمینه تاریخ علم پرورش دهند، رشته ای که گرچه با علم مرتبط است اما در واقع خود علم نیست. معرفتی است تاریخی و زیانناختی و فلسفی. مسلمانان تاکنون به بسط تاریخ نگاری دانش خود، علمی رغم اهمیتی که این رشته دارد، همت نگماشته اند. از این رو چنانچه شما به تمام تاریخهای علم که در غرب به رشته تحریر درآمده، نگاهی بیاندازید می بینید همه چیز به طرز اعجاب انگیزی در قرن ۱۳ پایان می یابد. کل تمدن اسلامی در قرن ۱۳ از حرکت بازمی ایستد. فلسفه اسلامی، علم اسلامی، تاریخ نجوم، تاریخ فیزیک، کیمیاگری، زیست شناسی و هر چیزی که شما مطالعه می کنید به نحوی عجیب در قرن سیزدهم، که با پایان تماس سیاسی اسلام و غرب مقارن است، متوقف می شود. حالا مسلمانان از این که چرا چنین شده همواره خشمگین هستند. اما مورخان غربی کاملاً حق دارند تاریخ اسلام را از نظرگاه خود مطالعه کنند و متفکران مسلمان کاملاً در اشتباهند چنانچه تاریخ خود را از منظر تاریخ غربی ببینند. حدود ۳۰ سال پیش، من در پاکستان جمله ای گفتم که زیاد آن را تکرار نکرده ام و آن این بود که هر کسی جلوی آینه ای بنشیند و به تصویر خود نگاه کند، آنچه را که می بیند به مدل آینه یا ماده ای که پشت آن مالیده شده، بستگی دارد. ما همین کار را داریم به لحاظ فرهنگی انجام می دهیم. اکثر دنیای اسلام

چنین است و این چیزی بیش از یک راه نامعقول برای نگاه به خویش نیست. ما باید این توانایی را داشته باشیم که مستقیماً به خود نگاه کنیم و برای انجام این کار بایست تاریخ نگاری خود را گسترش دهیم.

من فکر می کنم تقریباً تمام دانشجویانی که اینجا هستند کسانی که شاید با هوش ترین دانشجویان جوان در زمینه علم باشند. روی سخن من با دانشجویان مسلمان است. اگر از شما بپرسم درباره ی تاریخ طب اسلامی در قرن هفدهم میلادی چه می دانید؟ احتمالاً شما جوابی نخواهید داشت. البته این دوره ی بسیار درخشانی در تاریخ طب اسلامی به شمار می رود و دلیل این که شما چیزی در مورد آن نمی دانید این است که ای جی براون (E.G. Brown)، در کتابش طب عربی چیزی در مورد این دوره ننوشته. این تنها دلیل است. چون براون صرفاً به طب اسلامی دوره های اولیه اسلام که پزشکان بزرگ غرب از آن متأثر بودند، علاقه مند بود.

بنابراین تاریخ نگاری علم اسلامی به هیچ روی مسئله ای پیش پا افتاده نیست. در واقع این مساله موجب پیدایش خلأیی شده که در آن، مشکل هماهنگ سازی علم و تکنولوژی غربی با دنیای اسلام دوچندان شده است. بسیاری از دانشجویان جوان مسلمان دیدگاهی را که متأسفانه با ناسیونالیسم عربی هم جهت است، دنبال می کنند. من ناچارم در اینجا خیلی صادقانه سخن بگویم. حیات ناسیونالیسم در خاورمیانه، یعنی، کشورهای عربی، ایران و ترکیه رو به پایان است. با این حال ملت هایی هستند که باز داعیه ی ناسیونالیستی دارند اما دوران شکوه آنها بسر آمده است.

ناسیونالیسم عرب با نظریه ای که از جانب اقلیت کوچک غیرمسلمان مطرح شد در دنیای عرب شیوع یافت. مطابق این نظریه آغاز افول تمدن اسلامی زمانی بود که رهبری عرب در تمدن اسلامی رو به اضمحلال نهاد و این رویداد در زمان حکومت عباسی واقع شد. بعنوان نمونه چنانچه به تاریخ ادبیات عربی نگاهی بیاندازیم تنها سخن از دوره بنی امیه و دوره عباسی است و از جریانی که برای صدها سال بعد تداوم یافت، خبری نیست مگر تا همین اواخر که اشعاری به سوگواری درباره

آیا ژاپن ذن بودایی و شینتو مذهب، قرن ها پس از این در حالی که دانش کاملاً غربی به ژاپنی ترجمه شده، همین گونه می ماند یا ژاپن به تدریج، علم و تکنولوژی غربی را به چیزی ژاپنی تبدیل خواهد کرد؟ ما هنوز نمی دانیم.

جنگ عراق یا وضعیت غم انگیز فلسطین سروده شده که البته بسیار مهیج و جالب توجه است. اما عربها برای ۷۰۰ سال در این بین چه می کردند؟ این دوره کاملا از قلم افتاده است. در این جلسه احتمالا دانشجویانی از یمن حضور دارند. آیا کتابی در تاریخ شعر عربی در یمن که یکی از غنی ترین اقلیم های ادب شعری اسلام است، سراغ دارید؟ نمی دانم شاید چند کتاب محلی در صنعا چاپ شده اما یقینا ما در کمبریج چیزی درباره تاریخ ادبی این دیار نمی دانیم. بنابراین ناسیونالیسم عربی با این مسأله ارتباطی تنگاتنگ داشت و سعی می کرد سهم تمدن اسلامی را بعد از حمله مغول و ویرانی بغداد در سال ۱۲۵۸ق- که مصادف بود با سقوط رهبری سیاسی عرب که نه تنها آن را هیچ گاه دوباره به دست نیآورد بلکه سیادت بر خودش را هم از دست داد مگر تا قرن بیستم- تقلیل دهد.

نتیجه این پدیده، بیش از هر چیز نادیده گرفتن ۷۰۰ سال تاریخ فکری اسلام است که در طی آن تصور می شد مسلمانان هیچ کاری را به پیش نبرده و گمان می رفت برای ۷۰۰ سال تمدن اسلامی رویه زوال رفته است. حالا شما چطور می توانید بیماری را که برای این مدت طولانی مرده، دوباره جان ببخشید؟ ایده ای که در غرب منتشر شده این است که مسلمانان قومی بسیار باهوش بوده اند که نتوانستند علم و چیزهایی مثل آن را بسط دهند. اما پس از آن به یکباره تصمیم گرفتند دست از کار بکشند و به فروش مهره و دانه تسبیح مشغول شدند و با تسبیح های خود در بازار به مدت ۷۰۰ سال بازی کردند تا این که محمد مصدق نفت را ملی کرد و مسلمانان دوباره به صحنه تاریخ بازگشتند و اکنون با شادمانی در حال زیستنند. این سخن سراسری معناست و نوعی باز ایستادگی فکری را موجب می شود که به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست. در طول ۲۰ ساله ای که من در دانشگاه تهران تدریس می کردم همیشه این احساس را داشتم که دانشجویانم قادر نیستند بر این فراموشی تاریخی طولانی مدت حافظه خود فائق آیند. به دلایلی این کار برای آنها بسیار سخت بود. آنها مایل بودند خود را با کسانی چون ابوریحان بیرونی و خوارزمی پیوند دهند اما این وقفه تاریخی بسیار طولانی بود. این وقفه توسط خود تاریخ ایجاد نشده بود بلکه علت آن مطالعه تاریخ از نظر گاه خاصی علم غربی است که همانطور که گفتم کاملا حق دارد تا اینجا تاریخ تمدن اسلامی را مورد پژوهش قرار دهد که غرب از تمدن اسلام تاثیر پذیرفته است. اشتباه بزرگ آنجاست که این مقصود غرب، تاریخ اسلام را به دو دوره خلاقیت و انحطاط تقسیم کرده، عنصری که در رشته تاریخ علم از اهمیت شایانی برخوردار است.

این امر ما را به فعالیت مهم دیگری که هم اکنون در دنیای اسلام در حال جریان است رهنمون می شود. ما دانش اسلامی را کمابیش از دیدگاه خود مطالعه کرده ایم. زمان بسیاری طول خواهد کشید تا به تمام نسخه های خطی دست پیدا کنیم. بالغ بر ۳ هزار نسخه خطی در موضوع طب در هند موجود است که تاکنون هیچ کس به مطالعه آنها نپرداخته است. آنچه گفتم تنها یکی از هزاران نسخه ی خطی در یمن موجود است که ما حتی درباره آنها چیزی نمی دانیم. به تازگی نهادی در لندن تاسیس شده که افتتاح رسمی آن پایان ماه آینده است به نام بنیاد الفرقان که فعالیت خود را وقف جمع آوری نسخه های خطی از سراسر دنیا و بررسی جدیدی از مکانهایی که نسخه های خطی در آنجاست، کرده است. جاهایی مثل اتیوپی، گنجه هایی از نسخه های خطی کتب اسلامی را در خود دارد که بسیاری از آنها درباره علوم طبیعی و ... هستند. این پروسه زمان زیادی طول خواهد کشید اما حداقل برای مبنایی که کار خود را با آن آغاز کرده، یقینا پیشرفتی خواهد داشت. اما اکنون گام سومی برای تلاش در جهت افزایش علم

در دنیای اسلام بر مبنای منطقی اسلامی از علم، در حال برداشته شدن است. این هدفی است که دستیابی به آن بسیار مشکل و زمان بر است و اینطور نیست که بلافاصله محقق شود. اما ما یلم چند کلمه ای درباره آنچه در این راستا انجام گرفته و مکان آن سخن بگویم. هر چند شاید بتوانیم این موضوع را در پایان با پرسش و پاسخ مورد بحث قرار دهیم. جالب است بعضی از جاهایی که به شیوه ای عقلانی- به این مسأله پرداخته اند به لحاظ تاریخی از جمله مراکز بزرگ فکری تمدن اسلام- که عموما بین لاهور و تریپولی بوده و تقریبا تمام متفکران مشهور اسلامی از این منطقه برخاسته اند، البته اسپانیا در این میان یک مورد واقعا استثنایی است- به شمار نمی روند. به عنوان مثال، یکی از جاهایی که این روزها کارهای زیادی در آن صورت می گیرد مالزی است. غالبا از مالزی به عنوان یک کشور کوچک اسلامی با حدود ۵۵ یا ۵۷ درصد اکثریت مسلمان صحبت می شود. در آنجا به خاطر علاقه دولت، کوشش بسیار زیادی در جهت فهم مقصود از دانش اسلامی و این که چگونه می توان مبنایی بر اساس نظر گاه اسلامی برای دانش ساخت، در حال انجام است. نمونه دیگر، ترکیه است که به خاطر نظام سکولاری که آناتورک برپا کرد معمولا آنجا را مرکز مهمی برای اندیشه اسلامی قلمداد نمی کنند. با این حال در طول چند دهه اخیر کوششهای چشمگیری در ترکیه صورت گرفته و سعی شده چیزهایی کاملا متفاوت، توگویی مثل نقشبندیه استانبول و خیزشهای (khizieists) دانشگاه استانبول گرد هم آورده شود. در ترکیه مهمترین مجله ای که در این خصوص چاپ می شود، علم و تکنولوژی نام دارد که در واقع بدست ترکهای سکولار انتشار نمی یابد بلکه از طرف مسلمانان مخلصی است که بی نهایت علاقه مند به اسلامیت هستند و من فکر می کنم ترکیه قادر خواهد بود تا در آینده سهم بزرگی در این زمینه از آن خود کند.

شاید مهم ترین این برنامه ها اکنون در دانشگاه لیگر هند در حال پیگیری است. این دانشگاه البته یک دانشگاه بزرگ اسلامی است که اسلامیت آن اکنون مورد تهدید واقع شده و این یکی از بزرگترین وقایع غم انگیز چند دهه گذشته است ولی با این وجود به کار خود در هند ادامه می دهد. سال گذشته-



هر کدام از شما که  
تاکنون عملا کتابی از  
کتب دانشمندان بزرگ  
اسلام مثل ابوریحان  
بیرونی یا ابوعلی سینا و  
یا دانشمندان اندلسی، به  
نحوی عمیق مطالعه کرده  
باشید، می بینید در  
جهانی زندگی می کنید  
اسلامی ونه یونانی.  
درست است بعضی  
اوصاف از کتابهای  
ارسطو یا فرمول خاصی  
از اصول اقلیدس گرفته  
شده اما کلیت دانش  
یونانی با نظرگاه اسلامی  
تلفیق شد

دقیقا فردا می شود یک سال- من در هند بودم و قرار بود جایزه بهترین علم را در دانشگاه الیگر اعطا کنم. مردمی از سراسر هندوستان آمده بودند. اما من نتوانستم به الیگر بروم. این کار بسیار خطرناک بود چون دولت هند نمی توانست از جان من محافظت کند. هر روز ۷ یا ۸ نفر فقط در خیابانها کشته می شدند. تو را از اتومبیل بیرون می کشیدند و شلیک می کردند و تو هیچ کاری نمی توانستی بکنی. بنابراین نتوانستم به الیگر بروم و از این بابت بسیار ناراحت شدم. با این حال اکنون دقیقا می دانم در دانشگاه الیگر چه می گذرد. آنجا کانونی هست با نام انجمن مسلمانان طرفدار پیشرفت علم که همچنین مجله ای به نام MAAS JOURNAL منتشر می کنند. این، تنها انجمنی است که به دست ۲۰ یا ۳۰ دانشمند بنیانگذاری شده و تقریبا همه آنها فیزیکدان، شیمی‌دان و زیست شناس هستند و در میانشان چهره های شاخصی وجود دارد. آنها می خواهند در وهله نخست دانش اسلامی و در مرحله بعد به مطالعه دانش غربی بپردازند. من معتقدم در حقیقت راهی برای تثبیت دانش اسلامی بدون مطالعه ای دانش غربی به نحو مطلوب، وجود ندارد و سخن گفتن از دور زدن دانش غربی بی معنی است. گام بعدی این است که باید اساس جهان بینی اسلامی و همچنین دیدگاه اسلام درباره طبیعت در نظر گرفته شود. این که این افراد در نیل به هدف خود موفق خواهند شد یا نه، خدا می داند. من این مورد را به عنوان یکی از مهمترین تلاشهایی که در دنیای اسلام در راستای بحث ما در حال انجام است ذکر کردم. امروز به تدریج شبکه ای از دانشمندان جوان مسلمان که با دین سروکار دارند و تقریبا در علوم انسانی هم دستی دارند، در حال تشکیل است و من فکر می کنم این امر نتایج مثبت فراوانی بیرون خواهد داد بشرط آنکه شرایط سیاسی آنگذر رو به وخامت نرود که ساختار این گونه فعالیتها را از اساس نابود کند.

اجازه بدهید چند کلمه ای درباره آینده نتیجه گیری کنم هر چند معتقدم انسان نباید چشم به آینده نگریها داشته باشد چرا که در غیر این صورت هیچگاه نمی توانیم بگویم ان شاء الله. چند سال پیش شرکتی هزین می کردند تا ببینند آینده اتحاد جماهیر شوروی چگونه خواهد بود. با این وجود کسی نتوانست به درستی حدس بزند چه اتفاقی در حال رخ دادن است. پس اجازه بدهید به این سخن با تردید نگاه کنیم. تنها خدا می داند، اما بعنوان یک محقق ناچیز که این وضعیت را در نظر دارد معتقدم که بحران فرهنگی که با ورود موفقیت آمیز علم و تکنولوژی به دنیای اسلام بوجود آمده و آنگذر موفق بوده که توانسته الگوهای تغییر سریع فرهنگی را باعث شود، چنان پیش می رود که یقینا مشکلات بزرگی را برای دنیای اسلام ایجاد خواهد کرد. بهترین نمونه آن همانی است که در ایران اتفاق افتاد. ایران بدون شک پیشرفته ترین برنامه آموزش علم و تکنولوژی را دنبال می کرد و بالاترین نرخ سرانه محقق و دانشمند را داشت و تقریبا تنها کشور مسلمان بود که بحث از تکنولوژی جانشین را آغاز کرده بود. آنچه در ۷۰ سال اخیر ایران اتفاق افتاد، یقینا از تغییر الگوهای فرهنگی که در نتیجه کسب موفقیت در زمینه بازرگانی، علاوه بر تمام مشکلات سیاسی که دولت با آن درگیر بود، متاثر بوده است. امروز دولت ایران در صدد است همان برنامه های توسعه علم و تکنولوژی را که در طول ۱۰ سال پس از انقلاب کنار نهاده شده بود، محقق سازد.

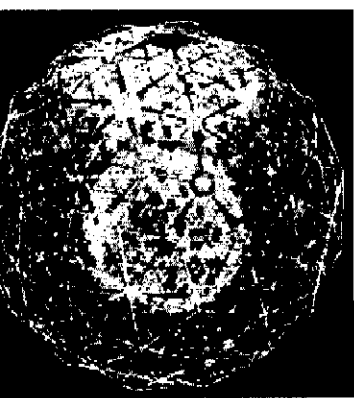
اما من معتقدم در اذهان دولتهای مسلمان، تاثیر جذب علم غربی و بیش از آن، تاثیر بکارگیری تکنولوژی برای علم، از بکارگیری خود تکنولوژی غربی جدا نیست. آنها تنها خواهان خود علم نیستند. دانشمندان که فقط به دنبال علم هستند در یافتن پول برای فعالیت خود با مشکلات بزرگی روبرو می شوند. این همان جنبه ای کاربردی علم است که بر آن تاکید می شود. من فکر می کنم این آشفتگی فرهنگی تا آنجا پیش می رود که یک

مشکل جدی پیش بیاید.

به یاد دارم در سال ۱۹۸۳ هنگامی که دولت عربستان تصمیم داشت یک موزه علم در ریاض برپا کند، آنها با من تماس گرفتند و من چندین مرتبه به عربستان رفتم و با تمام دست اندرکاران صحبت کردم. به آنها گفتم یک موزه علم می تواند یک بمب زماندار باشد. فکر نکنید یک موزه علم در فرهنگ مردم تاثیری ندارد. بلکه کسانی که به دیدن آن می روند سخت از آن متاثر می شوند. اگر شما به یک ساختمان بروید که یک اتاق آن پر از دایناسور باشد و اتاق بعدی پر از سیم و اتاق دیگری مملو از قطارهای قدیمی، یک برداشت پراکنده و قطعه قطعه از علم خواهید داشت و این بر افراد جوانی که به آنها توحید خداوند، یکپارچگی دانش و هماهنگی عالم آموخته شده، تاثیر به سزایی بر جای می نهد و یک نوع دوگانگی در آنها بوجود می آورد. شما باید بتوانید دانش را یکدست کنید. این را من به عنوان نمونه عرض کردم

مشکل اینست که موفقیت روزافزون در آموزش علم و تکنولوژی غربی با اختلال فرهنگی و پرسشگری فلسفی که می بایست پاسخ داده شود - همراه است. به خصوص در زمانی که دنیای اسلام نمی خواهد نقش یک نقش مرده را بازی کند، هیچگاه در تاریخ اسلام، مسلمانان مثل دیگر پیروان تمدنهای بزرگ آسیایی، سعی در بازی کردن نقش غرب نداشته اند. دنیای اسلام می خواهد جایگاه ویژه خود را داشته باشد و به دنبال آنست که هویت خود را بازیابد. بنابراین، این مساله هر چه بیشتر دقیق و مهم می شود.

دوم این که من معتقدم بحران بزرگی که در نتیجه ی کاربرد تکنولوژی غربی ایجاد شده، بحران زیست محیطی است. این بحران البته جهانی است. شما نمی توانید بگویید من یک مرز دور خود می کشم و نمی خواهم لایه ازون شکاف بردارد و خورشید مستقیما به سرم من بتابد. شما در اینجا حق انتخاب ندارید. امروز در کشورهای اسلامی، مانند کشورهای بودایی و هندو مذهب، تلاش مضاعفی در جهت تکنولوژی های جایگزین انجام می گیرد هر چند، مدتها از پسمانده تکنولوژی غربی خواهند خورد. این مهم در دهه ۷۰ در ایران آغاز شد و خدا را شکر، هنوز کمابیش در حال پیگیری است. در جاهای دیگر مثل مصر یک همت جمعی در جهت ایجاد تکنولوژی جایگزین صورت می گیرد. اینها، همه نیازمند به این است که به علم به عنوان مادر تکنولوژی نگاه شود. و بالاخره من فکر می کنم تلاشی عقلانی که بعضی آن را اسلامی کردن دانش می نامند و امروز این اصطلاح خیلی بر سر زبانها افتاده، در حال انجام است. این تعبیر برمی گردد به بعضی از نوشته های این بنده در دهه ۵۰ و پس از آن و نیز آن مقاله کوتاهی که اسماعیل الفاروقی - که دو سال پیش در فیلا دلفیا ترور شد - تحت عنوان اسلامی کردن دانش نوشت. این مقاله امروز در کنفرانس های آموزشی سرتاسر دنیای اسلام، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد و به گمانم دستاوردهایی به دنبال خواهد داشت. این امر نیازمند تلاشی جمعی و هماهنگ از سوی شماری افراد نخبه و برجسته در جامعه اسلامی است، افرادی که می بایست علم غربی را عمیقاً بدانند و از اندیشه اسلامی اطلاع کافی داشته باشند و پیام جهان شناختی قرآن را - و نه تنها پیام اخلاقی آن را - به خوبی دریابند و در عین حال قادر به دنبال کردن این موضوع هم باشند. این وظیفه ای بسیار مشکل و دلهره آور است. مساله جدا کردن علم از اسلام، فعلا وجود دارد. مگر اینکه اسلام از این ادعای خود که یک طریق کلی برای زندگی بشر است، دست بردارد. اگر چنین باشد، ما ناچاریم آنچه را که در ظهر روز جمعه و اساسا هر کاری را که در زندگی روزانه انجام می دهیم یا در مورد آن فکر می کنیم، متوقف کنیم. این امر می رود تا اصلی نظام یافته را که البته می بایست در نظر گرفته شود، حفظ کند.



مشکل اینست که موفقیت روزافزون در آموزش علم و تکنولوژی غربی با اختلال فرهنگی و پرسشگری فلسفی که می بایست پاسخ داده شود، همراه است. به خصوص در زمانی که دنیای اسلام نمی خواهد نقش یک نقش مرده را بازی کند، هیچگاه در تاریخ اسلام، مسلمانان مثل دیگر پیروان تمدنهای بزرگ آسیایی، سعی در بازی کردن نقش غرب را نداشته اند